

در برابرش به مقاومت بپردازد، به خوبی بشناسد.» (م.آ.۲: ۱۸۳)

در واقع او در صدد است که همان مسیری را که غرب پیموده دنبال نماید. غرب زمانی تحت سیطره‌ی فرهنگ شرق بوده و با شناخت آن توانسته است خود را از این سیطره وارهاند. در حقیقت او به دنبال یک رنسانس در شرق است.

«اروپای قرون وسطی که مستعمره‌ی فرهنگ اسلامی شرق بود، پس از تغذیه از فرهنگ اسلامی و شناخت تمدن ما، آموخت چگونه در برابر آن بایستد و به جای این که همچنان مستعمره‌ی فرهنگ ما بماند، مذهبش و نیز فلسفه و علوم دوران قدیم خویش را از طریق ابوعلی، ابن رشد، متی بن یونس، ابن اسحاق، فارابی، رازی و غزالی بشناسد، به خویش بازگشت و نهضت رنسانس را آغاز کرد که تجدید تولد اروپا پس از دوران مرگبار قرون وسطی است؛ یعنی بازگشت به عصر طلایی یونان باستان. ما نیز با شناخت درست، عمیق و غنی غرب است که می‌توانیم آگاهانه و مسئول به خویش باز گردیم و به تجدید تولد خود بپردازیم.» (م.آ. ۲: ۱۸۳)

شریعتی برای این شناخت خط سیری را پیشنهاد می‌کند، شناخت کامل تاریخ اندیشه‌ی غرب، شناخت تاریخ تحولات اجتماعی، سیر حرکت تفکر غرب و مطالعه‌ی رنسانس و پروتستانتیسم که بر شناخت پروتستانتیسم، لوتر، کالون و مقایسه‌ی آن با اسلام و نقشی که در پیشبرد تمدن صنعتی و رشد علمی و مادی اروپا و انفجار در تعقل بسته‌ی قرون وسطایی و کاتولیک داشتند و شناخت اندیشه‌های بزرگانی چون بیکن، دکارت، هگل، فیخته، نیچه، اسپینوزا، اسپینوزا، پاسکال، برگسون، شیلر، کی یرکه گارد، یاسپرس، هایدگر، ولتر، روسو، ماکس پلانگ و داروین تأکید فراوان دارد.

زبان غالب نوشته‌های شریعتی، فلسفه‌ی اجتماعی فرانسوی- آلمانی است. در دوران دانشجویی خود تحت تأثیر افکار افرادی چون هانری کربن، لویی ماسینیون، ژرژ گورویچ و فرانتس فانون و ژان پل سارتر بوده و از اشارات پراکنده‌ی او به اندیشه‌های فیلسوفانی

«بازگشت به خویشتن»

شریعتی

اشرف السادات علوی نیا
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

این وضع دشوار مشغول ساخت. گفتمان اصلی او «بازگشت به خویشتن» دنباله‌ی گفتمان غربزدگی آل احمد بود. (بروردی ۱۶۷)

شریعتی در ۱۲ آذر ۱۳۱۲ در یک خانواده‌ی مذهبی به دنیا آمد. او تحت سرپرستی پدر خود محمدتقی که از چهره‌های سرشناس و متفکر مذهبی بود، به مطالعه پرداخت و با چنین صبغه‌ی مذهبی برای تحصیلات عالی راهی غرب شد. در آنجا، تا جایی که در توان داشت، برای آشنایی با اندیشه‌ی بزرگان غربی کوشید، پس از بازگشت به ایران در یک دوره‌ی حیات فکری کوتاه ولی بسیار فعال، آثار فراوانی از خود به جا گذاشت که نشان از دغدغه‌ی فکری او به عنوان یک اندیشمند دردشناس داشت. با وجود این در تمامی آثار او تأثیرات اندیشه‌های متفکران غربی به چشم می‌خورد. ره آورد او از زندگی در غرب، با توجه به تضادی که بین شرق و غرب وجود دارد و نیز با توجه به اینکه غرب سعی دارد خود را به عنوان یک فرهنگ برتر تحمیل نماید و به همین دلیل هم شرق را از اصالت خود تهی نموده است، «بازگشت به خویشتن» است. او می‌گوید: «پیش از هر چیز باید خود را برای ایستادن در برابر غرب که خود را تنها فرهنگ تمدن، شیوه‌ی زندگی انسان مطلق و در نتیجه حاکم بر زمان و زمین می‌پندارد و تحمیل می‌کند، قدرت و غنا بخشید و همین جا باید بی‌درنگ یادآور شد که ایستادن در برابر غرب هرگز نه به عنوان فرورفتن در خویش است و نه قهر متعصبانه نسبت به غرب، بلکه درست برعکس، «کسی می‌تواند بایستد که ایستادن را بداند و کسی ایستادن را می‌داند که آنچه را باید

□ یادداشت سردبیر

در این شماره، دو مقاله‌ی متفاوت درباره‌ی زنده‌نام دکتر علی شریعتی از دو دیدگاه کاملاً متضاد به چاپ رسیده است. داوری به عهده‌ی خوانندگان است.

مقدمه

آنچه در این صفحات می‌آوریم گوشه‌ی از افکار و اندیشه‌های اندیشمند آگاه و دردشناس کشورمان دکتر علی شریعتی است که نه تنها اندیشه‌های او چرخه‌ی زندگی جوانان زمان خود را به راهی دیگر کشاند بلکه طلیعه‌ی روشنایی را در عصر ناامیدی و یأس نوید داد. وی با شیوه‌های بیانی و تحلیلی خود بر جور حاکمان زمان شورید و جوهر آگاهی را در رگ جامعه‌ی بزرگ خود تزریق ساخت و با بیان ضعفها و کاستی‌های فرهنگ غرب و یادآوری بزرگی‌ها و عظمت فرهنگ اسلامی و میهن خویش بت بزرگ فرهنگ اروپا را در هم شکست و تاج افتخار را بر سر فرهنگ سرزمین خویش نهاد و جوانان را از تردید در دوراهی مدرنیته و سنت وارهاند و به راهی واحد هدایت نمود و هویت واقعی آنان و بازگشت به خویشتن را روشن و نمایان ساخت.

اگر فضای فکری ایران در دهه‌ی ۴۰ در تسلط جلال آل احمد بود، فضای دهه‌ی ۵۰ بی‌شک به شریعتی تعلق داشت. آل احمد گرفتاری اجتماعی را که روشنفکران ایران با آن روبه رو بودند، ادیبانه تشریح کرد اما راه حل‌ی پیش پا ننهاده. اما شریعتی خود را با مسائل نظری و راه حل‌های عملی تغییر دامن

چون هگل، مارکس، هوسرل، یاسپرس، هایدگر و مارکوزه می‌توان نتیجه گرفت که تا اندازه‌ی تحت تأثیر عقاید این فیلسوفان بوده است.

در واقع شریعتی از هر دو سنت وام گرفت. اندیشه‌های اجتماعی وی تحت تأثیر مکتب فکری ایده‌آلیستی و تاریخ باورانه‌ی هگل و اندیشه‌ی عمل (پراکتیس) مارکس قرار داشت و اصول ضروری فلسفه‌ی مارکس را مانند زیربنا و روبنا، تضاد طبقاتی، از خود بیگانگی و ایدئولوژی سودمند یافت. (بروجردی، ۱۶۸-۱۶۷)

شریعتی نیچه را فیلسوف نابغه و افتخار بشریت در قرن نوزدهم می‌داند و بیشتر تحت تأثیر جنبه‌های ادبی و انسان‌گرایانه‌ی اندیشه‌های وی قرار گرفته و از لابه‌لای اندیشه‌های عمیق فلسفی، مطالبی را برمی‌گیرد که متناسب با جریانات روشنفکری حاکم بر جامعه‌ی آن زمان بوده است.

شریعتی خود را به عنوان روشنفکر مسوولی می‌داند که رسالت هدایت جریانات روشنفکری جامعه‌ی خود را به عهده دارد و گفتن غالب در اندیشه‌های وی «بازگشت به خویشتن» است. شریعتی به کرات ماجرای اسب و گاریچی نیچه را در نوشته‌ها و گفته‌های خود بیان می‌کند و آن چه در این ماجرا وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد «بازگشت به خویشتن» انسانی نیچه است. در واقع او این «بازگشت به خویشتن» را نه در اندیشه‌های نیچه بلکه در عمل او جست‌وجو می‌کند و نتیجه می‌گیرد نیچه که «در ابتدا آن قدر خشن بود که فقط زور را حق می‌دانست، در اواخر عمر به انسانیت خویش بازگشت»، حتی او این عمل وی را برتر از تمامی تفکرات او می‌داند و به صراحت ذکر می‌کند: «از ستایش نیچه سرشار می‌شویم و عمل او را بزرگترین و با شکوه‌ترین عملی می‌دانیم که در زندگی‌اش انجام داده و شاید بزرگترین اثری است که در زندگی‌اش خلق کرده است» (م. آ. ۱۶: ۲۴۹).

شریعتی با توسل به این عمل نیچه به نقی منطوق حاکم بر فلسفه‌ی مادی می‌پردازد و آن را مغایر با رابطه‌ی سود- عمل حاکم بر جریان سرمایه‌داری و در نهایت غیرقابل توجیه در سیستم می‌داند.

شریعتی درصدد است تا از اندیشه‌های این متفکرین جهت تأیید آن چه او مسوولیت و رسالت اجتماعی روشنفکر می‌نامد و به آن اعتقادی بسیار داشته، استفاده نماید و برای وی مفاهیمی چون «هنر برای هنر»، «علم برای علم»، یا به عبارت کلی‌تر هر چیزی برای خودش بی‌معناست بنابراین یافتن چنین تعبیراتی از نیچه که به کرات از او به بزرگی یاد می‌کند، غنیمتی ست بزرگ. مثلاً در مورد هنر و مسوولیت هنرمند از قول نیچه می‌گوید: «هنر برای هنر، علم برای علم و شعر برای شعر فریبی است برای پوشاندن نقش هنر یا دانشمند و آبرومندانه جلوه دادن گریز از تعهد مسوولیت‌های اجتماعی.» (م. آ. ۷: ۱۷۱)

و یا در مورد سیانتیسم یا علم ابزاری که آن را فاجعه‌ی بزرگ می‌داند که در قرن بیستم رخ می‌دهد، از قول نیچه می‌گوید: «کسانی که از علم‌پرستی و تقوا و بی‌نظری و بی‌طرفی در علم دم می‌زنند، کسانی هستند که می‌خواهند مسوولیت مبارزه و تعهد اجتماعی در زمان و نسبت به سرنوشت جامعه و متن خودشان و انسان عصر خویش را قبول نکنند و از زیر بار هر مسوولیتی و هر تعهدی در برونند و از جامعه‌ی مردم به داخل آزمایشگاه‌ها و کتاب‌خانه‌های شان آبرومندانه پناه گیرند.» (م. آ. ۳۱: ۳۱۴)

شریعتی معتقد است که او به عنوان یک جامعه‌شناس باید برای مردم مکتب بسازد، راه‌حل پیشنهاد کند و به‌وسیله‌ی آگاهی‌های علمی جامعه‌شناسی، مردم را به رهایی و نجات هدایت کند و علم ابزاری برای او فاجعه‌ی عمیق است و می‌خواهد به مواجهه با آن بپردازد.

شریعتی با تقسیم دانشمندان و متفکران امروز دنیا به دو طبقه‌ی عالمان علم پرست و عالمان مسوول، بر سیانتیسم می‌تازد و به گفته‌ی نیچه توسل می‌جوید که «عالم باید با عمل باشد در غیر این صورت عالم نیست بلکه جاهل و هوجی است و می‌خواهد مردم را به دور خود جمع کند و می‌خواهد رئیس شود. چنین کسانی افرادی هستند که می‌خواهند در زیر پرده‌ی مقدس علم از زیر بار مسوولیت انسانی خود شانه خالی کنند.» (م. آ. ۳۱: ۴۵۲-۴۵۱)

شریعتی انسانی ایدئولوژی ملار است و تمامی اندیشه‌های خود را وقف ساختن ایدئولوژی اسلامی و پرداختن به آن می‌کند و قرن نوزدهم را قرن ایدئولوژی می‌نامد. وی به شدت تحت تأثیر این دوران و اندیشمندان آن بوده و قرن بیستم را که در واقع قرن ایدئولوژی زدایی است، قرن انحطاط بزرگ می‌داند، چرا که طی آن علم و عالم باید بی‌طرف باشد و بدین ترتیب در خدمت قدرت‌های زبردست و زورپرست در می‌آید. به نظر او رشد اروپا مانند رشد یک فرد مراحل را گذرانده است. اول، یک متعصب کور مقلد است، بعد کم کم به خود آگاهی می‌رسد و عصیان می‌کند علیه تعصب و بعد می‌تواند تجزیه و تحلیل کند، روشنفکر می‌شود و بعد تعهد اجتماعی پیدا می‌کند. در قرن نوزدهم دیگر ایمان پیدا کرده است، عقیده‌ی مشخص و دقیق پیدا کرده و دارای ایدئولوژی خاص است. همه‌ی ایدئولوژی‌های بزرگ حتی اگزیستانسیالیسم که بر چسب قرن بیستم دارد، باز هم متعلق به قرن نوزدهم است.

شریعتی در بخشی از افکار خود شدیداً به ارزش‌های حاکم بر جوامع غربی می‌تازد و از خصوصیات آن خود محوری و ناسیونالیسم را برمی‌شمرد. او جامعه‌ی غربی را درست بر عکس آن می‌داند که مسیحیت متوجه آن است. وی می‌گوید: «در طول تاریخ پیغمبری لطیف‌تر و مهربان‌تر و نرم‌تر از مسیح نداریم» و از قول نیچه می‌گوید: «مسیحیت یک اخلاق زنانه است، آن را زلال مطلق می‌داند که پیش از هر مذهبی به گذشت و تسلیم در برابر دشمن توصیه کرده است.» اما همین مسیحیت وقتی غربی می‌شود و خصوصیات غربی به خود می‌گیرد، به گونه‌ی می‌شود که از مسیحیت حقیقی چیزی نمی‌ماند. به طوری که هیچ مذهبی به اندازه‌ی مسیحیت خون نریخته و قساوت به خرج نداده است. (م. آ. ۲۵: ۴۸-۴۵)

شریعتی در تحلیل خود در رابطه بین شرق و غرب، غرب را تحقیر کننده‌ی فرهنگ شرق می‌داند و اصطلاحی برگرفته از سوردل، متفکر و روشنفکر آفریقایی، به نام دیالکتیک سوردل به کار می‌برد که طبق آن شرق برای اینکه از تحقیر غرب در امان بماند به دامان خود غرب پناه می‌برد و در این راستا او غرب را به مطرح کردن نژاد برتر در برابر نژاد پست‌تر متهم می‌کند و فیلسوفانی چون نیچه و هگل را بر کرسی این اتهام می‌نشاند.

شریعتی درصدد است تا از مساله‌ی خلقت انسان در قرآن به یک

و با انتقاد از نیچه می‌گوید: برخلاف آن که نیچه مرگ خدا را با غرور اعلام می‌کند، انسان به طرف عصری می‌رود که در جستجوی فلاح خویش است زیرا در پایان دورانی هستیم که در آن تمدن غربی و ایدئولوژی کمونیست هر روز از رستگاری انسان عاجز مانده و سرنوشت او را به فاجعه کشانده‌اند و معتقد است که انسان بیگانه شده از خویش چشم به فطرت خود می‌دوزد و خود را باز می‌یابد و راه فلاح باز می‌بیند. (م. آ. ۲۴: ۱۲۱-۱۲۰) ■

منابع

- ۱- شریعتی علی، ۱۳۷۵، خودسازی انقلابی، مجموعه‌ی آثار ۲، تهران، انتشارات الهام.
- ۲- شریعتی علی، ۱۳۵۸، شیعه، مجموعه‌ی آثار ۷، تهران، سحاب کتاب
- ۳- شریعتی، علی، ۱۳۷۶، ویژگی‌های قرون جدید، مجموعه‌ی آثار ۳۱، تهران انتشارات چاپخش
- ۴- شریعتی، علی، ۱۳۷۸، انسان بی‌خود، مجموعه‌ی آثار ۲۵، تهران انتشارات قلم
- ۵- شریعتی، علی، ۱۳۶۲، انسان، مجموعه آثار ۲۴، تهران، انتشارات الهام
- ۶- شریعتی، علی، ۱۳۷۵، اسلام شناسی (۱)، مجموعه‌ی آثار ۱۶، تهران چاپ پیمان
- ۷- شریعتی، علی، ۱۳۷۵، تاریخ تمدن (۱)، مجموعه‌ی آثار ۱۱، تهران انتشارات قلم
- ۸- شریعتی، علی، ۱۳۶۲، انسان، مجموعه‌ی آثار ۲۴، تهران، انتشارات الهام.
- ۹- بروجردی، مهرداد، ۱۳۷۷، روشنفکران ایرانی و غرب، مترجم، جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.

اومانیسم انسانی دست یابد. بنابراین به مسأله‌ی سجود فرشتگان در برابر انسان می‌پردازد و در ادامه، آفریندن زن از دنده‌ی مرد را مورد انتقاد قرار داده و آن را غلطی می‌داند که به واسطه‌ی ترجمه وارد زبان فارسی شده است و با سخن نیچه که می‌گوید: «زن از یک موجود و مرد از موجودی دیگر آفریده شده است و بعد این‌ها به هم شبیه شده و در طول تاریخ با یکدیگر آمیزش کرده‌اند»، (م. آ. ۲۴: ۱۰-۹) به مخالفت برمی‌خیزد و آن را به معنای تحقیر سرشت زن و فضیلت بخشیدن به مرد می‌داند و با استناد به قرآن می‌گوید: «حوا را از سرشت مرد آفریده‌اند یعنی این که زن و مرد از یک خمیرمانند و از یک سرشت‌اند». (همان)

شریعتی درصدد است تا الگویی از انسان کامل به دست دهد تا بدان وسیله در جهت تحقق آرمان‌ها، مردم را به شرکت وادارد. در نظر او انسان کامل الگویی است که جهت می‌بخشد، به حرکت و می‌دارد و دست و اندیشه به کار می‌برد تا به سوی گام برداشته شود و این الگو است که می‌تواند ملاک زندگی و محور اخلاق و ضابطه‌ی تعلیم و تربیت انسانی باشد. وی معتقد است که در تمامی مکتب‌ها چه مادی و چه عرفانی یک تصور ذهنی از تیپ کامل یا تمام انسان وجود دارد چنان که می‌گوید: «فائیسیم از ابر مرد سخن می‌گوید و نیچه از انسانی که وارث خدا می‌شود». (م. آ. ۱۶: ۳۱). هر چند که شاید مفهوم وارث خدا شدن انسان نزد نیچه به معنای انسان کامل مدنظر شریعتی نباشد

ولی از گفته‌ی نیچه بهره می‌گیرد تا انسان ایده‌آل را در مرکز توجه تمامی مکتب‌ها قرار دهد و می‌گوید: «تاریخ، عمر نوع انسان است، نوع انسان در مسیر عمرش؛ یعنی تاریخ که طی آن زندگی کرده است به شکل کنونی رسیده است. انسان وجودی است که در تاریخ ماهیت می‌گیرد بنابراین آفریننده‌ی چگونگی انسان است. (اقتباس، م. آ. ۷۶: ۱۱).

به اعتقاد شریعتی، علم تاریخ، علم شدن انسان است و چون انسان هم اکنون و همیشه در حال شدن است، بنابراین تاریخ، گذشته‌ی انسان نیست بلکه شناخت چگونگی انسان شدن است. انسان با پی بردن به تقدیر تاریخی جامعه‌ی خویش تقدیر آزادی خود را جانشین آن می‌سازد و با شناخت تاریخ، جبر تاریخ را مهار می‌کند و با کشف چگونگی شدن خویش، «شدن خویش» را به دلخواه در قبضه‌ی قدرت خویش می‌گیرد و در اینجا مسئله‌ی خودشناسی و خودسازی انسان را که مقصود و منظور او در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌هایش می‌باشد مطرح می‌سازد و انسان را آفریدگار خویش و خداوندگار طبیعت و تاریخ خویش می‌داند. وی از سخن مذهب که انسان جانشین خدا، خویشاوند و همانند خداست و از سخن هگل که «خدا در انسان تجلی می‌یابد.» الهام گرفته و می‌گوید: «رنج جاوید انسان پایان می‌یابد و انسان به خدا باز می‌گردد و بهشت گمشده‌اش را باز می‌یابد و از زندان خویشتن رها می‌گردد.» (م. آ. ۷۸: ۱۱)

قلم توتم من است: دگر علی شریعتی

گزینش: آرش اسدزاده

قلم توتم من است	تا زور بدانند، زر بدانند، تزویر بدانند
امانت روح‌القدس من است	که امانت خدا را فرعونیان
ودیع‌ی مریم پاک من است	نتوانند از من گرفت
و صلیب مقدس من است	ودیع‌ی عشق را قارونیان
در وفای او اسیر قیصر نمی‌شوم	نتوانند از من خرید
زر خرید یهود نمی‌شوم	و یادگار رسالت را بلعمیان
بگذار بر قامت بلند و راستین و استوار قلمم	نتوانند از من ربود
به صلیب کشند	هر کسی راه
به چهارمیخم کوبند	هر قبیله‌ی راه،
تا او که استوانه‌ی حیاطم بوده است	توتمی‌ست
صلیب مرگم شود	توتم من و توتم قبیله‌ی من،
شاهد رسالتم گردد	قلم است
و گواه شهادتم باشد	قلم زبان خداست
تا خدا ببیند	قلم امانت آدم است
که به نام جویی	قلم ودیع‌ی عشق است
بر قلمم بالا نرفته‌ام	هر کسی راه،
تا خلق بدانند که به کام جویی	توتمی‌ست و
بر سفره‌ی گوشت حرام توتم ننشسته‌ام	قلم، توتم ماست.